

نمونه‌های پارادوکس: ترکیب "گرفتارانِ آزاد" از دانش‌مشهدی (قهرمان، ۱۳۷۸: ۵۳۲)، "جامه‌ی
 سی" (کلیم، ۱۳۷۶: ۵۰۷)، "نواپردازِ خاموشی" (حزین، ۱۳۷۸: ۴۵۵)، "خالی پُر از
 هیچ" (بیدل، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۲۰۵)، "دریاهاى آتش" و "هامونِ آب" (همان: ۷۲۳). صائب
 در غزلی هشت بیتی به مطلع "بی‌خودی، رفتن است دل‌ها را / هوش، واماندن است دل‌ها
 را" هفت پارادوکس گنجانده است (نک: صائب، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۱۲). ناظم هروی گفته:

بس که از بی‌اعتباری‌های خود شرم‌نده‌ام / آن‌چنان سوی تو می‌آیم که گویا می‌روم
 (قهرمان، ۱۳۷۸: ۵۲۳)

تا نکشی رنج و حشمتی که نداری / نغمه‌ی آن ساز شو که تار ندارد
 (بیدل، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۲۵۵)

۱۳. تشخیص

تشخیص (Personification) آن است که شاعر یا نویسنده به اشیاء و پدیده‌های
 مادی یا امور عقلی و انتزاعی شخصیت انسانی بدهد؛ یعنی آن‌ها را جان‌دار و انسان‌وار یعنی
 دارای احوال و عواطف و کنش‌های انسانی بداند. در بیت «آینه‌اش پیش لب، چون نَبَرَد
 آفتاب؟ / از نفس افتاده است، بس که دویده است صبح» (صائب، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۱۳۰)
 صبح به شخصی تشبیه شده است که از بسیاری دویدن، از نفس افتاده و آفتاب آینه پیش
 دهان او برده تا دریابد که رمقی از حیات دارد یا نه (کدر شدن آینه نشان می‌دهد که
 محتضر هنوز نفس می‌کشد).

تشخیص در همهٔ ادوار شعر فارسی کم یا زیاد دیده می‌شود و چیزی نیست که
 اختصاص به یک دوره یا سبک داشته باشد، اما در شعر سبک هندی آن‌قدر تکثر و تنوع
 دارد که باید آن را از ویژگی‌های بنیادی این سبک به شمار آورد. «آن‌گونه که اشیاء در
 اشعار شاعران این طرز هویت و شخصیت می‌یابند، در شعر شاعران هیچ مکتب ادبی دیگر
 یافت نمی‌شود» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۲: ۶۷). «به‌عنوان یک اصل عام سبک‌شناسی شعر
 فارسی، می‌توان گفت که حرکتِ تصویرهای برخاسته از تشخیص - از ساده‌ترین نوع به
 سوی پیچیده‌ترین نمونه‌ها و از بسامدهای اندک به سوی بسامدهای بالا - خط سیری است
 که شعر فارسی از آغاز تا بیدل پیموده و به نظر من بیدل آخرین فرد و اوج بهره‌برداری از
 تشخیص است، هم به اعتبار بسامد تشخیص‌ها و هم به اعتبار پیچیدگی عناصر تشخیص